

کفارت و شتم خاندان جاف

جاف از ایلات و عشایر بزرگ کردند که تیره‌هایی از آن منشعب شده است. قسمتی در خاک جوانرود ایران به سر می‌برند و شاخه‌ای در کردستان عراق سکونت دارند. مردم جاف عراق در سابق بیشتر از طریق دامداری و به شیوهٔ رَحَلَة الشَّاء و الصَّیْف به منظور دام چرانی و استفاده از مراتع خوب، هنگام بهار و تابستان به کردستان ایران آمده‌اند و پس از اعتدال هوا، به مسکن خویش بازگشته‌اند. از ایل جاف - چه آنهایی که در عراقند و چه آنهایی در جوانرود می‌زیند - مردانی نامی و شایسته برخاسته‌اند که به ذکر معدودی از آنان می‌پردازیم:

محمدپاشا جاف

محمدپاشا بن کیخسر و بیگ از رؤسای مشهور جاف است که در نتیجهٔ لیاقت و کفایت مدارجی را طی کرده و از پاشایان معروف دستگاه سلاطین عثمانی و دارای قدرت و نفوذ زیادی بوده و بر ناحیه حلبچه (هه‌له‌بچه) و اطراف آن از کردستان عراق حکومت کرده و به سال ۱۳۰۸ (ه.ق) درگذشته است.

محمودپاشا جاف

محمودپاشا فرزند محمدپاشا، در سنهٔ ۱۲۶۲ (ه.ق) متولد شده و پس از فوت پدرش در تاریخ ۱۳۰۸ به ریاست عتیرهٔ جاف رسیده و قائم مقام حلبچه بوده است. پس از مدتی به فرمان سلطان عثمانی حکومت اورفا (رها) به او محول شد؛ اما خود به این مأموریت راضی نشد و شخصاً به استانبول رفت و مدت سه سال در آنجا ماند. بعد از آن به روسیه رفت و از

آنجا به ایران آمد و از ایران بر شهر زور برگشت و مدت دو سال از دولت عثمانی عاصی بود. پس از آن سلطان عثمانی او را به استانبول فراخواند و مورد نوازش و تفقد قرار گرفت و لقب پاشا و رتبه بیگلربیگی یافت و ریاست عشیره جاف نیز به او محول شد. دولت ایران نیز نسبت به محمود پاشا ابراز محبت می کرد و شاه ایران چندین بار او را خلعت و مدال افتخار بخشیده و به خاطر خدماتی که انجام داده بود لقب خان داد.

محمود پاشا امیری مؤمن و متقی و دوستدار اهل علم و ادب بوده و شعر را نیز می نواخته و آنها را تشویق می کرده است و آثار خیره زبانی از او در کردستان عراق باقی است. مشارالیه در ششم شعبان سال ۱۳۳۹ (ه.ق) پس از ۷۷ سال زندگی جهان فانی را وداع گفته و به سرای ابدی شتافته است.

عثمان پاشا جاف

عثمان پاشا فرزند محمد پاشای جاف، در سنه ۱۲۶۳ تولد یافت و از تاریخ ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۵ از طرف دولت ایران حاکم جوان بود و زهاب بوده است. پس از آن با عشیره اش به خاک عراق برگشت و به مساعدت و یاری پدر خود - که در این موقع قائم مقام حلبچه (هله له بجه) بود - اشتغال ورزید. و در سنه ۱۲۹۹ ریاست عشیره جاف و قائم مقامی حلبچه (هله له بجه) به خود او رسید و مدت بیست سال در این سمت باقی بود.

عثمان پاشا امیری متدین، نیکوکار، محسن، خوش محاوره و مهربان بوده و نسبت به تعمیرات حلبچه و روستاهای آن توجه زیادی داشته و برای مردم آن سامان خدمات شایانی انجام داده است. وی عاقبت در سنه ۱۳۲۷ (ه.ق) در حلبچه بدرود حیات گفت.

عثمان پاشا هم در کردستان عراق و هم در کردستان ایران نفوذ زیادی داشت. دولت عثمانی به پاس خدمات ارزنده اش او را لقب میرمیرانی داد و حکومت ایران نیز برای هدایای نفیسی فرستاد. همسر عثمان پاشا به نام عادلہ خانم صاحبقران نیز از زنان باشهامت و شایسته و نیکوکار عصر خود بوده که شرح حال وی در جلد دوم این کتاب مسطور است.

طاهر بیگ جاف

طاهر بیگ پسر عثمان پاشای جاف، در سنه ۱۲۹۵ (ه.ق) در شهر حلبچه به دنیا آمد و پس از آنکه به حد رشد رسید، تحصیلات خود را شروع کرد و مقدماتی را در فارسی و عربی و علوم دینی فرا گرفت و بر اثر ذوق خدادادی از همان آغاز رشد به مطالعه کتب ادبی پرداخت و به شعر و شاعری روی آورد.

طاهر بیگ بعد از پشت سر گذاشتن دوران کودکی و بلوغ، قائم مقام حلبچه شد و اندک

اندک ضمن کارهای اجتماعی و سیاسی بر اثر ادامه مطالعه آثار فارسی و کردی، خود نیز در ردیف شعرای بنام گرد درآمد.

ظاهر بیگ به زبانهای عربی و ترکی نیز کاملاً آشنا بود و در سنه ۱۳۳۷ (ه.ق) در شهر سلیمانیه درگذشت و در آبادی عه‌بابیلی (عبابیلی) - که در نیم فرسخی شهر حلبچه است - مدفون می باشد.

چون در مجلد دوم مشاهیر به تفصیل به شرح حال و ذکر اشعار او پرداخته ایم، در اینجا به همین مختصر قناعت می شود.

احمد مختار بیگ جاف

احمد مختار بیگ، فرزند عثمان پاشا و برادر ظاهر بیگ جاف، در سنه ۱۳۱۶ (ه.ق) در حلبچه تولد یافت. او مدتی قائم مقام حلبچه بود و آیامی هم به نمایندگی و وکالت پارلمان عراق رسید.

احمد مختار تحصیلات خود را در مکاتب و مدارس دینی شروع کرد، و بر اثر استعداد ذاتی در اندک مدتی بهره کافی یافت و زبانهای فارسی و عربی و ترکی و حتی انگلیسی را به خوبی فرا گرفت؛ طبع سرشاری نیز داشت و آثار و اشعار زیبایی از او به یادگار ماند.

احمد مختار انسانی جوانمرد، محسن و خلیق بود. وی در تاریخ ۱۳۵۳ (ه.ق) درگذشت و در عبابیلی مدفون است.

برای مشاهده اشعار احمد مختار بیگ به جلد دوم مشاهیر مراجعه شود.

حسن فهمی بیگ جاف

حسن فهمی بیگ فرزند علی بیگ بن محمود پاشای جاف، به سال ۱۳۲۳ (ه.ق) تولد یافت و تحصیلات خود را در حلبچه شروع کرد. بعد از آن به مسافرت پرداخت و از هر گوشه‌ای توشه‌ای اندوخت و تجربتی حاصل کرد. در ادبیات ذوق سرشاری داشت و سلسله مقالاتی از او در مجله کردی گه‌لا و نیز چاپ شده است. در علوم سیر و تاریخ نیز اطلاعات وسیعی داشت و کتابخانه ارزشمند و مفیدی در حلبچه ترتیب داده بود.

حسن فهمی مرد ثروتمندی نیز بوده و در احسان و بخشش شهرت داشته است.

عبدالحمید بیگ جاف

عبدالحمید بیگ بن عبدالحمید بیگ بن عثمان پاشا، از رؤسای بنام جاف و از رجال معترم و ثروتمند حلبچه بوده است که در سنه ۱۳۱۵ (ه.ق) در همان شهر تولد یافته و علوم

ادبی و دینی را نأحدودی تحصیل کرده است.

در ایام تسلط انگلیس بر عراق، مشاراًلیه معاون حاکم سیاسی حلبچه بوده و بعد از آن از طرف دولت عراق، مدت هشت سال قائم مقام آن دیار شده و تا سال ۱۳۵۲ (ه.ق) در این شغل باقی بود. و در سنه ۱۳۵۵ (ه.ق) به معاونت لوای سلیمانیه مأموریت یافته و چندین بار هم نمایندگی پارلمان عراق را داشته و در سنه ۱۳۵۸ (ه.ق) مسافرت‌هایی از طرف دولت عراق به ممالک ترکیه و مصر و سوریه و فلسطین کرده است.

عبدالحمید بیگ گذشته از امتیازات سیاسی از ملاکین عمده و ثروتمندان نیکنام عراق نیز بوده است.

علی بیگ ریشین جاف

علی بیگ فرزند احمد بیگ از تیرهٔ ولد بیگی جاف است که در حلبچه به سال ۱۳۱۲ (ه.ق) متولد شده و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به پایان رسانیده و در سنه ۱۳۲۰ در بغداد وارد مدرسهٔ حقوق شده است. بعد از آن به عراق برگشت و در ایام جنگ جهانی اول قائد فرقهٔ مجاهدین خانقین شد، و مدتی بعد در یکی دو شغل دولتی عضویت یافت. او علاوه بر زبان مادری به فارسی و عربی و ترکی و فرانسه نیز آشنایی کامل داشته و به این زبانها مقالاتی دارد.

جاف جوانرود حبیب الله بیگ باباجانی

حبیب الله بیگ باباجانی از امرای شایسته جاف جوانرود است که در زمان حیات خود با کوشش و تلاش زیاد تیره های جاف را تحت سیطره خود قرار داد و آنها را باهمدیگر منسجم و مرتبط ساخت و اندک اندک قدرتی برای خود فراهم ساخت و از طرف دولت به حکومت جوانرود رسید.

مصطفی خان باباجانی

مصطفی خان فرزند حبیب الله بیگ باباجانی پس از پدر حاکم جوانرود شد و از طرف دولت لقب مسعود السلطنه یافت. او مردی مقتدر و صاحب نفوذ بود که عاقبت در جنگ ماهیدشت با سپاه کلهر در سنه ۱۳۳۷ کشته شد.

محمد بیگ جاف

محمد بیگ فرزند امین بیگ رئیس عشیره رستم بیگی جوانرود، یکی دیگر از رجال معروف جوانرود بوده است. محمد بیگ شخص باسوادی بوده و گاهی بر الرذوق و طبع خدادادی شعر می گفته و نسبت به علما و فضلا ارادت می ورزیده است. تاریخ درگذشت محمد بیگ را سال ۱۳۱۹ (ه.ق) نوشته اند.

عبدالکریم بیگ

عبدالکریم بیگ فرزند محمد بیگ، از وکلای بالیاق و مدبر طایفه رستم بیگی جوانرود است که به شهامت و شجاعت معروف بوده و در سنه ۱۳۳۰ (ه.ق) در حمله سالارالدوله به کرمانشان به دست افراد فرمانفرما کشته شده است. پس از او پسرش عبدالرحمن بیگ جانشین وی شده که او هم در سنه ۱۳۲۰ (ه.ش) پس از اسارت و ده سال زندان در قصر قجر تهران حیات را بدرود گفته است.

فتاح بیگ ولد بیگی جوانرودی

ولد بیگی ساکن دیگر از عشیره جاف جوانرود است. این طایفه به شجاعت و مردانگی در میان قبایل اکراد شهرت داشته و مردان لایق زیادی در میان آنها به وجود آمده اند.

فتاح بیگ سردار اکرم فرزند سعیدبیگ فرزند بهرام بیگ فرزند صوفی بیگ - که سرسلسله آنها ولدبیگ نام داشته - از رجال زبده این خاندان است. او با حبیب الله بیگ باباجانی قرابت سببی داشته و از صباحت منظر و صراحت لهجه و شهامت و دلیری و عفت و پاکدامنی برخوردار بوده و در سنه ۱۳۰۵ (ه.ق) وفات یافته و دوسر از او به جا مانده است: بهرام بیگ سردار اکرم و حاج یعقوب بیگ سردار امجد.

بهرام بیگ ولدبیگی

بهرام بیگ فرزند فتاح بیگ، مرد با کفایت و شایسته‌ای بود و بعد از پدر سمت جانشین او را داشت. بعدها از طرف دولت به مقام رئیس العشایری رسید و در سنه ۱۳۱۰ (ه.ش) دستگیر و در زندان قصر قجر زندانی شد و پس از دو سال در آنجا بدرود حیات گفت.

حاج یعقوب بیگ سردار امجد ولدبیگی

حاج یعقوب بیگ سردار امجد فرزند دوم فتاح بیگ نیز با برادرش بهرام بیگ و سایر سران عشایر کردستان دستگیر شد و پس از ده سال حبس در سنه ۱۳۲۰ (ه.ش) آزاد گردید و به موطن خود برگشت و رسماً به ریاست عشیر و سمت بخش‌داری منطقه رسید و در ۱۳۴۰ (ه.ش) در شهر کرمانشاه درگذشت.

منابع: تاریخ المشاهیر الالویه العراقیه، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹-۱۷۲.
یادداشت‌های آقای محمدعلی سلطانی.

کفایت و تقیم عشیره سنجایی

محل اقامت فعلی طایفه سنجایی، جلگه ماهیدشت کرمانشان و کوهستانهای اطراف آن است که از نقاط حاصلخیز و آباد ایران به شمار می رود. قبل از سنجایی ها طوایف دیگری در آن محل زندگی کرده اند. متجربانی که به ماهیدشت رفته اند با کشاورزان محلی - که رعایای ایل زنگنه بوده اند - مخلوط شده اند. سنجایی ها به چند تیره مختلف تقسیم شده اند که اینک به ذکر چند نفر از سرداران مقتدر آنان می پردازیم:

شیرمحمدخان صمصام الملك

شیرمحمدخان فرزند حسن خان بن یختیارخان از رجال مقتدر سنجایی بوده که در ناحیه غرب، خصوصاً کرمانشان، شهرت و اعتبار فوق العاده ای داشته و مردی میهن دوست و خدمتگزار دولت بوده و در سنه ۱۳۳۴ (ه.ق) درگذشته است. تولد شیرمحمدخان به سال ۱۲۶۰ (ه.ق) اتفاق افتاده است.

قاسم خان سردار ناصر

قاسم خان ملقب به سردار ناصر فرزند شیرمحمدخان، متولد سال ۱۲۸۸ (ه.ش) از رجال سرشناس و شجاع سنجایی بوده است. او در زمان حیات پدرش، مدت بیست و چهار سال حکومت سنجایی را اداره می کرد و از سنه ۱۳۰۹ شمسی به تهران احضار و املاکش از طرف دولت ضبط شد و به جای آن در قزوین املاکی به او واگذار گردید. قاسم خان در سنه ۱۳۲۷ شمسی در قید حیات بوده است.

اصغر خان سنجابی

پسر قاسم خان سردار ناصر، ساکن آبادی «قهیسه وه ند» در سنه ۱۲۸۵ (ه.ش) تولد یافته. وی مردی کاردان و شایسته بوده و چندین بار از طرف دولت به حکومت سنجابی رسیده و از افراد برجسته و آگاه در امور عشائری و دولتی بوده است.

علی اکبر خان سردار مقتدر

علی اکبر خان از پسران شیر محمد خان صمصام الملك و از رؤسای مقتدر سنجابی بود که به نهور و بیباکی شهرت داشت. در جنگ جهانی اول، چندین بار با مهاجمین جنگید و به دفعات مجروح شد. در زمان امارت سپهبد امیر احمدی قریب سه سال در قلعه کهنه همدان حبس گردید و پس از سلطنت رضاشاه آزاد شد و در تهران اقامت گزید؛ اما مجدداً دو سال در زندان قصر قجر محبوس شد و پس از آن تا آخر عمر (سال ۱۳۱۴ شمسی) در تهران تحت نظر بود و پس از مرگ در این بابویه دفن شد.

علی اکبر خان فردی مغرور، خودخواه و ستمپیشه بوده است. مرحوم حاج آقا محمودخان کمانگر ماراوی - که در نجابت و انسانیت و دیانت معروف بوده - به واسطه طرفداری از داوودخان کلهر در مسأله اختلافات بین او و ایل سنجابی، مورد کینه علی اکبر خان قرار می گیرد و ناگهانی در ماه رمضان سال ۱۳۳۰ (ه.ق) حین غروب با سواران خود بر ماراب شیخون می زند و به کشت و کشتار می پردازد. حاج آقا که غافلگیر می شود با دو پسرش و یک عده از کسان و بستگان، ناجوانمردانه به قتل می رسند و پس از آن خانه اش را آتش زده و به تاخت و تاز و غارت می پردازند.

خسرو خان سنجابی

خسرو خان بن حسن خان بن یخیتار خان، شغلش سرحدداری بوده و در مرز ایران و عراق و حوالی قصر شیرین اقامت داشته و پیوسته از متجاوزان و آشراز جلوگیری کرده و در سن ۵۵ سالگی به سال ۱۳۱۸ قمری در یکی از نبردهای سنجابی با ایل کلهر به قتل رسیده است.

اسدالله خان بختیار

اسدالله خان سالار مکرم بختیار، فرزند خسرو خان فرزند حسن خان از رجال محترم و با اطلاع سنجابی است که در حدود سال ۱۲۶۷ شمسی متولد شده است. وی در زمان

حکومت رضاقلی خان نظام السلطنه مافی در کرمانسان به طرفداری از نظام السلطنه بر ضد داوودخان کلهر قیام کرد و در نبردی که در ماهدشت رخ داد، هردو پایش تیر خورد و در نتیجه لنگ شد.

سالار مکرم مردی ادب دوست، کتابخوان و مطلع و موقر و طرف اعتماد مردم بوده و سنواتی از طرف دولت تا سال ۱۳۲۵ شمسی حکومت سنجایی را اداره می کرده است. مرکز اقامت اسدالله خان آبادی «نیلاوره» است که دارای ساختمان، حمام و باغات بوده و در ناحیه سنجایی بی نظیر است.

علی اکبر خان پرخوردار

علی اکبر خان فرزند مهدی خان پسر پرخوردارخان، مدتی حاکم سنجایی بوده و رتبه میرینجی داشته و دهاتی چون «چلبی» و «قواق تپه» و غیره متعلق به او بوده است و در سال ۱۳۰۲ (ه.ق.) در سن ۶۵ سالگی فوت کرده است.

اللهیارخان سنجایی

اللهیارخان فرزند یارمراذخان بن علی جان خان اللهیاری، در سال ۱۳۲۶ (ه.ق.) درگذشته و هفتاد سال زندگی کرده. وی از حکام مشهور سنجایی بوده و درجه سرهنگی داشته است.

مأخذ: مجله یادگار، چاپ ۱۳۲۷ شمسی، شماره سوم و چهارم و پنجم، به قلم دکتر محمد مکرری (نقل به اختصار).

گفتار شصت و هشتم شمذینان

«شمذینان» یا «شمذینان» نام محلی از کردستان است که در کشور ترکیه واقع شده و خاستگاه يك سلسله مشایخ و رجال نامی است.

ریشه خاندان شمذینان به خلفای عباسی می‌پیوندد و سرسلسله مشایخ آنها، شیخ شمس‌الدین نامی بوده که به کردستان شمالی مهاجرت کرده و آنجا محلی را آباد ساخته و به نام خود «شمس‌الدین» یا «شمذین» نام نهاده و بعدها به همین نام معروف شده است. برجسته‌ترین شخصیت در این خاندان، شیخ عبدالقادر گیلانی، معروف به «حضرت غوث» است که در واقع بنیانگذاری صوفیه در کردستان را به وی نسبت می‌دهند. یکی دیگر از شیوخ صاحب نام این خاندان شیخ عبدالعزیز بوده که در «عقره» یا «آکری» سکونت و خانقاه داشته است؛ اما پسرش شیخ ابوبکر به دهکده «استونی» رفته و همانجا رحل اقامت انداخته است. اعقاب شیخ ابوبکر تا شیخ حیدر، در همان دهکده بسر برده‌اند. بعد از او احفادشان به ناحیه «هماور» رفته و تا زمان ملاصالح در آنجا مانده‌اند.

ملاصالح دو پسر داشته: شیخ عبدالله و شیخ احمد. شیخ عبدالله از خلفای بزرگ مولانا خالد نقشبندی^۱ بوده، که پس از انتساب به طریقه نقشبندیه، در «نهری» یا «نهری» - از دهات شمذینان - سکونت کرده و پس از چندی برادرش شیخ احمد نیز همراه با سایر خویشاوندان و اطرافیان‌شان به آنجا کوچ کرده است و کم‌کم در نتیجه نفوذ دینی، قدرت و موقعیتی به دست آورده و برای احفاد خود، پایه امارت و حکومت نهاده‌اند.

شیخ طه نه‌ری شمذینانی

شیخ طه از خلفای مقبول و مورد توجه مولانا خالد ذی الجناحین بوده است که از اعظام صوفیه به‌شمار می‌رود و کشف و کراماتی هم به وی نسبت می‌دهند.

محمدشاه قاجار (جلوس ۱۲۵۰ - فوت ۱۲۶۴ ه.ق) از ارادتمندان شیخ طه بوده و هر ساله هدایا و تحف بسیاری به خدمتش می‌فرستاده و همچنین برای تأمین مخارج خانقاه وی چندین قریه را به عنوان تیول به او داده است.

یکی از همسران محمدشاه، یعنی مادر عباس میرزا ملک آرا، از همین خاندان بوده و خود عباس میرزا از مریدان شیخ بوده است.
مدفن شیخ طه در تهران است.

شیخ عبیدالله نه‌ری شمذینانی

شیخ عبیدالله بن شیخ طه نه‌ری، به‌سال ۱۲۴۷ (ه.ق) در «نه‌ری» متولد شد و همانجا رشد کرد و مانند پدر در سلك خلفای نقشبندیه درآمد. پس از چندی قدرتی به‌هم زد و دامنه نفوذش را هر چه بیشتر گسترش داد؛ تا آنجا که بساط مشیخت را در نوردید و به فکر امارت و سلطنت افتاد.

شیخ عبیدالله طی جنگهای بین روس و عثمانی (۱۸۷۷-۱۸۷۸ م) مقداری اسلحه و مهمات جنگی به دست آورد و کوشید تا کردها را متحد کند و تحت یک اداره درآورد. به همین جهت با همراهی پسرش عبدالقادر، و به پشتیبانی حمزه‌آقای منگور - از رؤسای ساوجبلاغ مکری - در سال ۱۲۹۷ (ه.ق) قیام کرد.

قیام شیخ عبیدالله در زمان ضعف دولت عثمانی بود و از این رو در اندک مدتی قدرت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد و دایره نفوذش را هر چه بیشتر توسعه داد و همزمان خطر بزرگی برای دو دولت ایران و عثمانی شد. بیروان و مریدان شیخ عبیدالله مانند سیل به طرف «ورمی» (ارومیه) و «ساوجبلاق مکری» هجوم بردند و سپس خود را به مراغه رساندند و آنجا را پس از جنگی سخت تصرف کردند و بالاخره به شهر تبریز حمله کردند و آن شهر را به مخاطره انداختند. در این زمان رسماً اعلام استقلال کرد و علاوه بر مناطقی که نام برده شد، بخشهایی از خاک عثمانی را نیز به تصرف درآورد و ضمیمه حکومت خود کرد.

چون کار شیخ عبیدالله اینگونه بالا گرفت، دولت روس را نیز نگران کرد؛ لذا برای محافظت ولایات خود و جلوگیری از تعرض لشکر شیخ عبیدالله، نیرویی گرد آورد و در سرحدات خود با ایران و ترکیه جای داد.

ایران هم لشکری از سواران ترکمان را تحت فرماندهی حمزه میرزای حشمت الدوله و مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه فراگوزلو، رئیس قشون آذربایجان (ماکو) فراهم آورد و از دولت عثمانی تقاضا کرد که او نیز برای دفع شیخ نیرویی حاضر کند. به این ترتیب بعد از مدت کوتاهی، لشکر شیخ عبیدالله از سه طرف مورد تعرض قرار گرفت و پس از جنگهای سختی عاقبت تاب نیاورد و ناچار با تبعه خود به شمذینان برگشت سپس شخصاً به استانبول رفت و خود را به دولت عثمانی تسلیم کرد. شیخ پس از مدتی اقامت در استانبول، فرار کرد و به شمذینان برگشت تا دوباره قوه و قدرتی جمع کند و به تعقیب مراسم بیردازد؛ اما دولت عثمانی با اطلاع یافتن از این مطلب، چنین امکانی نداد و به سال ۱۳۰۳ (هـ.ق) شیخ عبیدالله ناچار خود را تسلیم کرد و از دولت عثمانی خواست که اجازه دهند به حجاز برود. دولت عثمانی موافقت کرد و وسایل حرکتش را فراهم آورد.

شیخ عبیدالله نهری پس از آنکه به حجاز رسید، در شهر «طائف» سکونت گزید و عاقبت به سال ۱۳۱۰ (هـ.ق) همانجا درگذشت.

پس از آنکه انقلاب ترکیه جوان صورت گرفت، پسر کهنر شیخ عبیدالله، موسوم به شیخ عبدالقادر - که پیش از این نیز از او نام بردیم - به ترکیه بازگشت و بعدها در آن کشور سناتور شد.

منابع:

- تاریخ کرد و کردستان، امین زکی بیگ،
 تاریخ الدول والامارات الکرده، ص ۳۹۱، ۳۹۲،
 مشاهیر الکرده، ج ۲، ص ۵۴،
 مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۱ و ۲ و سال سوم، شماره ۶ و ۷، ضمن شرح حال امیر نظام گروسی-
 یادی مردان، مهلا کهریم بیاره، ص ۹۸،
 میزوی میرانی سوران، حزن میکرانی،
 کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی، ص ۴۱۳ و ۴۱۴،
 کورده سده ۱۹ و ۲۰، کرپس کوچیرا، ترجمه محمد ریانی به کردی، ص ۴۹ تا ۵۱.

فصل دوم امرا و نامداران

ابومسلم خراسانی

امیر عبدالرحمن بن مسلم، مشهور به ابومسلم خراسانی، از سرداران نامدار ایران و بزرگان خراسان و از خانواده‌های قدیم کرد آن سامان بوده که به وفور درایت و هوش و کفایت و شجاعت شهامت شهرت داشته است.

تولد ابومسلم را سال ۱۰۰ (ه.ق) در ماه البصره نوشته‌اند. برخی مؤرخین نسب و نژاد او را عرب و جمعی فارس نقل کرده‌اند؛ اما به اغلب احتمال و به دلیل اشعار ذیل که «ابودلامه» سروده و این خلکان نقل می‌کند، وی کرد بوده است:

أَبَا مُجْرِمٍ مَا غَيْرَ اللَّهِ نِعْمَةً عَلَى عِبِيدِهِ حَتَّى يُغَيِّرَهَا الْعَبِيدُ
أَفَى دَوْلَةِ الْمَنْصُورِ حَاوَلْتُ غَدْرَةً أَلَا إِنَّ أَهْلَ الْغَدْرِ أَبَاؤُكَ الْكُرْدُ
أَبَا مُجْرِمٍ خَوَّفْتَنِي الْقَتْلَ فَانْتَحَى عَلَيْكَ بِمَا خَوَّفْتَنِي الْأَسَدَ السُّورِدُ

عنوان ذیل را نیز مرحوم استاد رشید یاسمی در کتاب تاریخ کرد خود از کتاب تاریخ شیستان نقل کرده است: «نشستن ابو العباس السفاح به خلافت و تبعیت ابومسلم کرد و سپاه وی»، که شاهد دیگری بر مدعای ماست.

ابومسلم یگانه کسی است که اسباب غلبه عباسیان را فراهم ساخت و موجب انقراض امویان شد. وی در اندک مدتی توانست طرفداران بسیاری را دور خود جمع کند و سپاه انبوهی فراهم آورد. او هر چند در ظاهر به خاطر عباسیان می‌جنگید اما آرزوی استقلال ایران را در دل داشت.

اطرافیان ابومسلم به واسطه اینکه جامه سپاه می‌پوشیدند و بیرقهای سپاه اختیار کرده بودند، «سُودَه» یا «سپاه جامگان» نامیده می‌شدند و این رنگ شعار بنی عباس بود. کار ابومسلم به زودی بالا گرفت و آخرین خلیفه اموی (مروان حمار) را شکست داده و

سَفَاح عباسی را به خلافت نشاند (حدود سال ۱۳۲ هـ.ق). بنی عباس پس از آنکه به خلافت رسیدند، در باطن از ابومسلم بیعتناک بودند تا اینکه ابوجعفر منصور، خلیفه دوم عباسی در سال ۱۳۷ و به قول برخی ۱۳۶ و برخی ۱۴۰ (هـ.ق) او را به قتل رسانید.
 دایرة المعارف فرید و جدی، ج ۵، تاریخ ابن خلکان، چاپ مصر، ج ۱، ص ۲۸۰، تاریخ کرده، رشید یاسمی، مشاهیر الکرده، ج ۲، ص ۱۷ و ۱۸.

جعفر بن فهر جس (پیره کهس)

او از سران مقتدر و امرای نامی کُرد زبان است. ابن اثیر در تاریخ خود ضمن بیان حوادث سال ۲۴۴ (هـ.ق) مقارن خلافت معتصم عباسی، بالاگرفتن کار جعفر را می نویسد، که با سپاهی گران از کردها بر موصل دست یافته و مدتی در آنجا فرمانروایی کرده است. معتصم سپاهی را به فرماندهی عبدالله بن سید بن انس از دی به مقابله و مقاتله او فرستاده است. دو سپاه در محلی به نام «ماتیس» با هم مواجه شده و جنگ سختی بین آنها درگرفته است. عاقبت جعفر به کوههای داسن عقب نشینی می کند و عبدالله به تعقیب وی راه کوهستان را در پیش می گیرد؛ اما در فرصتی ناگهان جعفر برگشته لشکریان عبدالله را به سختی درهم می شکند و عدّه زیادی از آنها را به خاک مرگ می اندازد.

معتصم ناچار سردار معروف ترك، ایتاخ را کاملاً تجهیز می کند و به جنگ جعفر بن پیره کهس می فرستد. پس از زدوخورد بسیار سرانجام ایتاخ غالب شده و جعفر برای اینکه به دست دشمن نیفتد، خود را مسموم می کند. (سال ۲۲۶ هـ.ق)

تاریخ الکامل، ابن اثیر، حوادث ۲۲۴ هجری، تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۶.

محمد بن عبدالله بن هزارمرد

وی از سران معروف کُرد بوده که به سال ۲۶۲ (هـ.ق) از طرف یعقوب بن لیث صفاری به حکومت اهواز رسیده است.

محمد با دشمنان خلیفه خصوصاً صاحب الزنج پنهانی مکاتبه داشته و به اشاره وی به شوش حمله برده و آنجا را تحت تصرف خود آورده و به نام صاحب الزنج خطبه خوانده است.

سرانجام در سال ۲۶۸ (هـ.ق) محمد بن عبدالله بن هزارمرد توسط عمرو بن لیث صفاری اسیر می شود.

تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۲۴۲ و ۲۹۴، تاریخ الکامل،
ابن اثیر، وقایع سال ۲۶۲ (ه.ق).

امیر محمد کُردی

امیر محمد بن حسن بن جیلویه کُردی از سران کُرد زبان قرن سوم هجری است که در
سال ۲۵۱ (ه.ق) بر «عکبراء» و نواحی آن حاکم بوده است.
تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۱۰۱.

امیر محمد ابن الکردی

امیر محمد بن ابراهیم بن جعفر بن منصور، مشهور به «ابن الکردی» از سران دستگاه
عباسیان بوده که در سال ۲۵۱ (ه.ق) امارت داشته است. وی در دربار مُستعین و مُعتز، در
خلیفه عباسی صاحب قدرت و نفوذ بوده است.
تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۱۲۵.

جعفر بن حمید کُردی

او از امرای نامی کرد و فردی هوشمند و با فراست بوده که در سال ۲۹۰ (ه.ق) بر
ولایت حمص فرمانروائی کرده است.
تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۳۸۴.

علی بن خالد کُردی

وی از سران معروف و مقتدر کرد در دوره مقتدر (خلیفه عباسی) بوده که به سال ۳۰۱
(ه.ق) بر حلوان حکومت یافته است.
تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۲۳.

امیر ابوبکر کُردی

امیر ابوبکر محمد بن علی مازرانی کُردی در روزگار المقتدر بالله (خلیفه عباسی)
می زیسته و از سال ۳۰۱ تا سال ۳۱۸ (ه.ق) حاکم مصر و شام بوده است.
تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۲۳ تا ۲۸.

محمد بن لیث کردی

وی نیز یکی از سرداران معروف دورهٔ مقتدر عباسی بوده که يك وقت خلیفه او را حبس کرده و سرانجام به سال ۳۰۲ (ه.ق) دستور آزادیش داده و خلعتش بخشیده و به مقام سابقش بازگردانیده است.

تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۲۶.

امیر حسین کردی

امیر حسین بن احمد کردی مازرانی از نزدیکان و مقرّبان به دستگاه حکومت مقتدر (خلیفهٔ عباسی) بوده و سمت ریاست دیوان خراجات او را عهده‌دار بوده که عاقبت به سال ۳۱۸ (ه.ق) در مصر درگذشته است.

تاریخ طبری، ج ۱۲.

امیر نصر حمویه

امیر نصر حمویه بن علی کوسه، در دورهٔ سلطنت احمد سامانی (۳۳۰-۳۳۱ ه.ق) می‌زیسته و از طرف این پادشاه سهسالار اردوی بخارا بوده است.

تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، جزء اول، ص ۲۲۶.

فاطمه خاتون مروانی

فاطمه خاتون بنت احمد، از خاندان معروف مروانی است که در (ص ۳۵) همین جلد از آنان سخن گفتیم. وی از زنان هوشمند و باسیاست بوده که نفوذ فوق العاده‌ای داشته و مدتی هم بر ولایت مروانی حکومت کرده است.

از جمله وقایع دوران حکومت فاطمه خاتون، جنگ با بدرالدین بن حسنویه، ملقب به ناصرالدوله (ص ۴۳) و به اسارت گرفتن او در سال ۳۸۵ (ه.ق) است.

مشاهیر الکرد، ج ۲، ص ۲۲۶. اعلام فرهنگ معین.

۱- کوسه (با واو مجهول) در زبان کردی معانی مختلفی دارد؛ که از جملهٔ آنها کوسهٔ فارسی (با واو معروف) به معنی کسی که در چانه و زنج بیش از چند موی نداشته باشد، بند خنجر و توان و نیرو است. همچنین هنر پیشه‌ای را که ماسک بزند کوسه می‌گویند.

ابوالیسرُ سبهدار آران

وی از سران سپاه لشکری دوم شدادی (۴۲۵-۴۴۱ هـ.ق) بوده - که در (ص ۶۸) از آن سخن رفته - و از ممدوحان قطران است:
 چراغ ناموران جهان «ابوالیسر» آن که یمن و یُسرش هستند بر یمن و یسار
 شهریاران گمنام

استاد ابوالمعمر قاسم

مشارالیه نیز در آران نزد لشکری دوم (۴۲۵-۴۴۱ هـ.ق) می زیسته و گویا وزیر و یا پیشکار لشکری بوده و مانند بسیاری از وزیران آن زمان هم علم و دانش و هم شجاعت را توأمأ داشته است. قطران تبریزی - شاعر معروف دربار لشکری - او را ستوده موجب آسایش مردم و آبادی مُلك خوانده است، چنانکه گوید:
 نبرده «بوالمعمر» کُوست جان خلق را باور
 مهنّا گشت زو مُلك و معمر گشت زو کشور
 و در جایی دیگر گوید:
 وز دگر سوی «بوالمعمر» کرد
 هست بخورشید علم و دانش و دین
 شهریاران گمنام.

امیر ابوالفضل جعفر

امیر ابوالفضل جعفر بن علی، فرمانروای تفلیس بوده که با لشکری دوم شدادی (۴۲۵-۴۴۱ هـ.ق) قرابت و دوستی داشته است. قطران تبریزی گرد آمدن آنها را چنین بیان می کند:
 خدای باز بیفزود دولت اسلام
 سپهر باز بکاهید قوّت کفران
 کنون که گشت به یکجا هژیر و شیرقرین
 کنون که کرد به هم آفتاب و ماه قران
 تا آنجا که گوید:
 امیر ابوالحسن آن فضل وجود را بنیاد
 امیر ابوالفضل آن دین و داد را بنیان
 دوشهریار کریم و دو نامدار کرام
 دو اختیار زمین و دو افتخار زمان
 و از چکامه دیگر قطران چنین برمی آید که پس از مرگ ابوالفضل، ابوالحسن لشکری دختر وی را به زنی گرفته است (ص ۷۰) همین کتاب.
 شهریاران گمنام.

امیر موسک بُختی

امیر موسک بن مُجلی بُختی رئیس کُردهای بُختیه بوده و در مشرق جزیره قلعه‌های مستحکمی داشته است. وی با امیر ابو حرب سلیمان بن نصر الدوله مروانی معاصر بوده و این دو امیر همواره بر سر حکمرانی کشمکش و درگیری داشته‌اند؛ عاقبت به سال ۴۴۷ (ه.ق) امیر موسک به دست ابو حرب به قتل می‌رسد و خود ابو حرب هم در قصاص وی - همین سال - کشته می‌شود.

تاریخ الکامل، ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۵۲.

تاج الملوك هزاراسب

تاج الملوك ابو کالیجار هزاراسب بن عیاض بن بنکر (و به قولی تنکر) کردی، از امرای مشهور کُرد بوده است. وی به سال ۴۴۸ (ه.ق) به معیت طغرل بیگ سلجوقی، به حضور القائم بامر الله خلیفه عباسی در بغداد رسیده و مورد عطف و توازش قرار گرفته است.

تاج الملوك خواهر سلطان سلجوقی را زیر نکاح داشته است. وی فرماندار اهاز بوده و به سال ۴۶۱ (ه.ق) فوت کرده است.

تاریخ الکامل، ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ و ج ۱۰، ص ۲۵.

امیر سیف الدین ابو الهیجا

امیر سیف الدین حسین بن ابو الهیجا، داماد صالح بن رزیک (۴۹۵-۵۵۶) وزیر معروف مصر بوده است. صالح همینکه به وزارت رسید، سیف الدین را به ملازمت و معاونت خویش برگزید. پس از مرگ صالح، پسرش رزیک بن صالح مقام وزارت یافت و مانند پدر در کلیه کارها از حسین استمداد می‌کرد.

در آن موقع «شاور» نامی امیر «قوص» بود. رزیک در صدد عزل وی برآمد و از حسین در این مورد نظر خواست. حسین به انجام این منظور موافقت نکرد، ولی رزیک بی اعتنا بدان، امیر بن رفته را به جای شاور امیر قوص کرد. شاور سر به شورش برداشت و از جانب «واحات» مصر عازم حرکت و طغیان گردید. رزیک در صدد تهیه کار برآمد و به اقداماتی دست زد. در این اثنا خبر پیشرفت شاور منتشر گردید. پس از مدتی کوتاه شاور به نزدیکی قاهره رسید و اول کسی که جان خو را به دربرد، سیف الدین حسین بود.

بنی رزیک بیش از سه هزار سوار بودند که مهبای دفاع شدند؛ اما همینکه رزیک بن صالح

از حال حسین جو یا شد و از هزیمت او مطلع گردید. به کلی مایوس گشت. زیرا حسین شخصی شجاع بود و در جنگها به رشادت و مهارت تام اشتها داشت. بالاخره رزیک به خارج اطفح گریخت و توسط «ابن تبیض» نامی - که سر کرده اعراب آن ناحیه بود - گرفتار شد و به نزد شاور اعزام گردید و در حبس افتاد و پس از چند سال وفات یافت. طوطه حسین - که لقب سیف الدین حسین بوده است - در تاریخ مصر مشهور است. آثار التمیمه، جزء چهارم، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

امیر سیف الدوله زرزی

امیر سیف الدوله سلار (سالار) از قبیله «زرزا»، از کردهای شمال ایران و از فرماندهان سپاه سقمان بن ارتق (صاحب قدس) بوده و مدتی والی اسکندریه شده است. ابن اثیر در تاریخ خود، ضمن شرح وقایع سال ۵۴۷ (هـ.ق) از سیف الدوله نام می برد و می نویسد که در این تاریخ از طرف ملکشاه محمد بن محمود، لشکری به سوی حله سوق داده شد که مشارالیه فرمانده آن بوده است. امیر سیف الدوله مردی شجاع، باهیمت، مقتدر و با همت بوده است. وفیات الاعیان، ابن خلکان، چاپ مصر، ج ۱، ص ۳۷۱، تاریخ الکامل، ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۷۲.

ملك عادل زرزی

ملك عادل سیف الدین ابو حسن علی بن امیر سیف الدین سلار زرزی، از دوران کودکی در دستگاه سلاطین مصر باز آمد و از حیث شجاعت و لیاقت و کاردانی و فهم و دانست و حسن سیاست، در اندک مدتی سر آمد آقران شد و بالاخره در ماه رجب سال ۵۴۳ (هـ.ق) به وزارت «ظافر عبیدی» در قاهره رسید و به ملك عادل امیر الجیوش ملقب شد. ملك عادل وزیر دانشمندی بوده و در قاهره مساجد و مدارس بسیاری را برپا کرد. وی سنی مذهب و از پیروان امام شافعی بوده است. در اسکندریه هم مدرسه ای بنا کرد که در آن علامه مشهور حافظ ابوطاهر احمد سلفی شافعی تدریس کرده است. عادل که شخصی نیک سیرت و وزیری عادل بوده، در مقابل مجازات تبهکاران به شدت ایستادگی نموده و از کمترین خطایی نگذشته است و عاقبت بر سر همین خصلت در روز پنجشنبه ششم محرم سال ۵۴۸ (هـ.ق) به دست نصر بن عباس، پسر زوجه خود به قتل رسیده است. وفیات الاعیان، ابن خلکان، چاپ مصر، ج ۱، ص ۳۷۰.

امیر عزالدین موسک

امیر عزالدین موسک بن چکو از سران کرد و از امرای دستگاه سلطان صلاح الدین ایوبی بوده و در جنگ «خروبه» - نزدیک بیت المقدس - رشادت و شجاعت فوق العاده‌ای از خود نشان داده است. وفات امیر عزالدین روز جمعه پانزدهم شعبان سال ۵۸۵ (ه.ق.) در خروبه اتفاق افتاده است. پدر عالم شهیر ابن الحاجب نحوی، حاجب این امیر بوده است. مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۶۴.

امیر ابوالهیجا حسام الدین اربلی

ابن اثیر در کتاب تاریخ الکامل می نویسد که مشارالیه از کردهای قبیله «حکمیة» در اربل بوده است.

این امیر از رجال معروف و امرای مشهور دربار سلطان صلاح الدین ایوبی بوده و مدتی از سوی وی سمت حکمرانی «نمینیین» را داشته است و مدتی هم داروغه شهر حلب بوده؛ سپس به سیهسالاری نیروهای مصر رسیده (سال ۵۹۳ ه.ق.) پیش از اینها نیز روزگاری از طرف ناصر خلیفه عباسی حکومت همدان را داشته است.

امیر ابوالهیجا قاندى شجاع، توانا و بسیار سختگیر بوده و به واسطه فریبی به امیر سمین معرف شده است، وی به سال ۶۳۰ (ه.ق.) پس از یکصد سال زندگی در گذشته است. تاریخ الکامل، ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۵۹، لغتنامه دهخدا، چاپ ۱۳۲۵، ج ۲، ص ۹۳۲، مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۷۱.

امیر حسام الدین حلی

امیر حسام الدین ابوفراس حلی از کردهای سیفیة حله و از امرای معروف بوده که به سال ۶۲۲ (ه.ق.) از طرف خلیفه عباسی ظاهر بامر الله، امیرالحاج عراق شده است. تاریخ الکامل، ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۲۰۶.

امیر جیاشا اورامانی

امیر سعید ملقب به امیر جیاشا، از امرای معروف اورامان (هورامان) بوده که به سال ۶۹۸ (ه.ق.) به جای پدرش امیر جلال الدین بن بهمن اعلیجد خوانین رزاب، به فرمانروائی رسیده است. هورامان (اورامان) از مناطق کوهستانی و زیبا و پرجمعیت کردستان است که سابقاً به

چند ناحیه تقسیم می‌شده و هر ناحیه سلطانی داشته به نام «سان» که ارباب به زمامداری رسیده است. از میان این سانها برخی به قدرت و دانشوروی استهوار یافته‌اند که از جمله آنها امیر جیاشانی فوق‌الذکر است.

نقل از بیانیۀ جایی به قلم عبدالله ادوس رزایی مورخه
۱۳۲۴/۲/۱۴

بهاء‌الدین یعقوب بیگ شهرزوری

مشارالیه از رؤسای عشایر کرد در قرن هفتم هجری بوده که به مصر مهاجرت کرده و به مقام فرماندهی نیروهای مسلح درآمده و موجب انجام خدمات زیادی بدان کشور شده است.

بهاء‌الدین به سال ۷۰۷ (ه.ق) در کشور مصر درگذشته است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۲۲۳

کدای سلطان

امیر کولانی معروف به «کدای سلطان»، از امرای عهدشاه عباس صفوی بوده و بر ولایت زنجان حکومت کرده است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۲۲

غازی بگ بن خان امیر

مشارالیه از امرای مشهور کرد است که نفوذ فوق‌العاده‌ای داشته و از طرف شاه عباس صفوی بر منطقه سلماس حکومت کرده است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۹۸

غازی خان کرد

وی از جمله امرای معروف کرد در دربار شاه عباس صفوی است که در اواخر قرن دهم هجری می‌زیسته است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۹۹

قلندر سلطان کله گیر

وی رئیس عشیره کله گیر و از امرای مشهور آذربایجان در دوره سلطنت شاه عباس صفوی بوده است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۷۳.

علی مرادخان گنجوی

علی مرادخان بن باباعلی گنجوی از امرای کُرد قرن دهم هجری است که از طرف شاه عباس به لقب خانی رسید و حاکم قندهار شد؛ پیش از آن به بابای ثانی معروف بود.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۱۸.

باباعلیخان گنجوی

وی امیر عشیره «زیگ»، از اعتبار کُرد هرات است که در زمان شاه عباس صفوی امیرالامراء (بیگلربیگی) قندهار بوده. باباعلی خان مدت سی سال حاکم کرمان بوده و در عین حال قندهار را نیز تحت اختیار داشته که عاقبت به سال ۱۰۳۴ (ه.ق) در مشهد فوت کرده و همانجا مدفون است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۸۰.

سلطان محمود کُرد شیرازی

سلطان محمود از رؤسای عشایر کُرد فارس و معاصر شاه عباس صفوی بوده که از متنفذین دربار وی بوده است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۸۶.

امیر عزالدین بن یوسف عدوی

مشارالیه از طایفه عدوی منسوب به شیخ عدی بن مسافر است. این طایفه را به نام خاندان «شیخ مند» نیز خوانده اند.

امیر عزالدین بر منطقه کُردنشین حلب در اواخر دولت جِراکسه و اوایل دولت عثمانی حکومت می کرده و به سال ۹۴۸ (ه.ق) درگذشته است.

اسلاف این امیر مسلمان و اهل طریق بوده اند و بعدها اخلاف آنان به مذهب یزیدی گرویده اند.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۶۸.

مرادپاشا اَعُوْرُ

وی از عشایر کُردی است که در اردوی عثمانی وارد شده و در اندک مدتی به واسطهٔ ابراز لیاقت و شهامت بسیار، به درجات و مقامات بلندی رسیده و بالاخره والی یَمَن شده است. مراد پاشا به سال ۹۷۵ (ه.ق) به دسیسهٔ دولت عثمانی - که از او اندیشناک شده بود - کشته شد.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۸۸.

عبدالله پاشا کردی

عبدالله پاشا از مردان صاحب نفوذ دستگاه عثمانی بوده که مناصب مختلف داشته و بالاخره به مقام امیرالامرانی (بیگلر بیگی) انقره رسیده و عاقبت به سال ۱۰۶۱ (ه.ق) درگذشته است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۴۳.

قوچی خان

وی برادر غازی خان است که در (ص ۵۷۱) از او سخن گفتیم. این امیر ابتدا از مقربان دربار صفوی بوده که در اثر بی‌مهری شاه عباس به عثمانی رفت و از امرای خاص دربار آنجا شد.

قوچی خان در واقعهٔ جنگ بُر یزدی با فرمانده نیروهای عثمانی، صدراعظم جفاله‌زاده (سنان پاشا) همراه بود و از قضا به دست قزلباشان اسیر شد و به سال ۱۰۱۴ (ه.ق) در قلعهٔ «قهقهه» با برادرزادگانش (پسران غازی خان) محبوس شد و بالاخره در سال ۱۰۱۸ (ه.ق) جمعا به دستور شاه صفوی اعدام شدند.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۱۹.

امیر محمد بنی سیفا

امیر محمد بن امیر علی طرابلسی، یکی از امرای خاندان بنی سیفا (حُکام طرابلس شام) است. وی پس از امیر یوسف پاشا سیفی به حکومت رسیده و علاوه بر مقام امارت و حکومت، مردی ادیب، دانشمند و شاعر و دوستدار ادب و فضلا بوده است. و محمد بن ملححه

عکاری شاعر مخصوص او بوده.

امیر محمد به سال ۱۰۳۲ (ه.ق) در قونیّه مسموم شده و ابن الجزری - ادیب و شاعر معروف - با دو بیت زیر او را مرثیه گفته است:

وَلَمَّا أَحْتَوَتْ اَيْدِي الْمَنَا يَا مُحَمَّدَ الْـ اَمِيرِ بْنِ سَيِّفَا طَاهِرِ الرُّوحِ وَالْبَدَنِ
تَعَجَّبْتُ كَيْفَ السَّيْفُ يَغْمُدُ فِي التَّرَى وَكَيْفَ يُوَارِي الْبِحْرُ فِي طَيْبَةِ الْكَفَنِ^۱

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۵۴ به نقل از خلاصه‌الانتر.

مصطفی پاشا رشوان

وی از عشیره رشوان (ره‌شی) در نواحی «بیره‌جک» و «ثورفا»ی کردستان است. مصطفی پاشا از مردان قدرتمند دستگاه عثمانی بوده که مناصب متعددی داشته است. در سال ۱۰۰۸ (ه.ق) مقام بیگلربیگی (امیرالامرائی) یافته و سپس به سال ۱۰۲۸ (ه.ق) والی شام شده است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۹۲.

عبدالله پاشا بویونی آگری

عبدالله پاشا بن سیدحسن پاشا کرکوکلی، ملقب به بویونی آگری، در مدرسه عالی دیار عثمانی تربیت یافته و به سال ۱۱۵۱ (ه.ق) به سمت میرآخور و در سال ۱۱۵۸ (ه.ق) به رتبه وزارت رسیده و سپس والی قبرس شده است. در سال ۱۱۶۰ (ه.ق) عبدالله پاشا رئیس الوزراء (صدراعظم) می‌شود و آنگاه در سال ۱۱۶۴ (ه.ق) والی مصر و دیار بکر و حلب شده و عاقبت در حلب به سال ۱۱۷۴ (ه.ق) وفات می‌یابد.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۴۴.

ناصر چلبی باقی زاده

او از امرای خاندان باقی‌زاده است که کُردزبان بوده‌اند و در حلب اقامت داشته‌اند. نسبت این خاندان به آیوبیان برمی‌گردد.

۱- سکون «د» و «ف» در بدن و کفن برای استقامت وزن است.

۲- معنی دوبیت: آنگاه که دستان مرگ، امیر محمد بن سیف - آن امیر تن و جان پاک - را در ریود، در شگفت شدم که چگونه شمیر در نیام خاک کشیده می‌شود و چگونه دریا در کفن پوشیده می‌شود.

ناصر جلبي به سال ۱۱۷۵ (هـ.ق) وفات یافته است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۲۱۲.

محمدپاشا وانی

مشارالیه از اهالی وان است که در سال ۱۱۱۳ (هـ.ق) به وزارت در دولت عثمانی رسیده و بر «بوسنه» ولایت داشته و مدتی هم حاکم «سلانیک» و «روم ایلی» بوده و عاقبت در سنه ۱۱۲۳ (هـ.ق) فوت کرده است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۴۶.

محمدپاشا اطنه کُردی

محمدپاشا بن بارم (بهرام) بیگ، از اهالی اطنه و از امرای مشهور دوره عثمانی است که مدتی بیگلربیگ (امیرالامرای) اطنه بوده و سپس رتبه وزارت یافته و به سال ۱۱۱۲ (هـ.ق) امیرالحاج شده و بعد از آن والی قدس گشته و بالاخره به سال ۱۱۲۳ (هـ.ق) فوت کرده است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۴۶.

میرزامحمدپاشا کُردی

مشارالیه از رجال نامدار کردستان بوده که به سال ۱۱۲۸ (هـ.ق) والی ارزروم و سپس دژدار دو قلعه «اوزی» و «خوتین» شده و بعد از آن والی نواحی «سلانیک»، «سیواس» و «قندیه» گردیده و بالاخره در سال ۱۱۴۰ (هـ.ق) فوت کرده است.

میرزامحمدپاشا مردی عادل، متواضع و فاضل بوده و فرزندى از او به جای مانده که عبدالرحمن بیگ نام داشته است.

مشاهیرالکرد، ج ۲، ص ۱۴۹.

محمودپاشا کُردی

از رجال بارز کُرد در دستگاه عثمانی است که در ارتش دولت عثمانی تدریجاً مناصبى طی کرده تا اینکه به حکومت کوی و حریر و لقب پشایی رسیده است. زمانی بین محمودپاشا کُردی و محمودپاشا بن عبدالرحمن پاشا باپان اختلافی پیش آمده و محمود پاشا باپان او را از کوی و حریر بیرون رانده است. محمودپاشا کُردی ناچار به